

ازدواج شگفت عبدالله منو

ژاک فرانسوا دوبوسای، پسر دوم منو^۱ فرزند ارباب و آقای اشرافی عالمقام و مقتدر، رنه فرانسوا دومنو، مالک بوسای، ژنیلی و شامبون و غیره، دارای درجه سرتیپی در قشون اعلیحضرت شاه، در سوم سپتامبر ۱۷۵۰ متولد شد، مسلماً انقلاب فرانسه و نتایج برهم زنده آن بود که این بشر یکی از خانواده‌های اصیل و اشرافی ولایت نور را به دنبال ژنرال بناپارت به ساحل نیل کشاند و سبب شد که در آنجا مذهب آبا و اجدادش را ترک کرده بایک زن مصری که اصل و نسبش مشکوک بود ازدواج کند.

منو پانزده سال و شش ماه داشت که بعنوان داوطلب در هنگ تفنگداران کنت دوپرونس^۲ وارد خدمت قشون گردید. سال ۱۷۶۵ یعنی سه سال مانده به شروع انقلاب بود معهداً، منو در ظرف این مدت قلیل موفق شد طی سلسله مراتب به مقام سرهنگی رسد و به دریافت نشان سنت لوی درجه شوالیه مفتخر شود. بعداً به پیشه سیاهگیری او مانند بیشتر اشراف آنهایی که به رژیم نوملحق شدند جنبه سیاسی نیز اضافه شد بدین معنی که بسمت نماینده طبقه اشراف ایالت پوزن در اتاز نور رفت. (Etats Genesause): یک قسم مجلس شورابود مرکب از نمایندگان طبقات سه گانه و روحانیون، نجبا و اشراف و مردم که به دعوت شاه تشکیل میشد. اولین مجلس آن در سال ۱۳۰۲ و آخرین در سال ۱۷۸۹ میلادی یعنی سال شروع انقلاب فرانسه تشکیل شد و بعداً بصورت مجلس ملی و سپس مجلس مؤسسان درآمد و قانون سیاسی ۱۷۹۱ فرانسه را تصویب کرد. در ۲۷ مارس ۱۷۹۰ رئیس مجلس مؤسسان شد. سپس دوباره به قشون برگشت و در سپاه رنو و در سومور، لیون و پاریس با سمت فرماندهی خدمت کرد تا اینکه در ۱۳ ژوئیه ۱۷۹۵ به سمت ژنرال فرمانده کل سپاه داخله منصوب گردید. او هم مانند بسیاری از روسا و فرماندهان قشون دوره انقلاب توفیق و در یک دادگاه نظامی مجاکمه شد ولی بختش باری کرد و در ۱۲۷ اکتبر ۱۷۹۵ تبرئه شد. در ۶ مه ۱۷۹۸ به سپاه شرق که فرمانده آن ژنرال بناپارت بود منتقل گردید. موقع عزیمت به مصر، منو که تمام عناوین و القاب اشرافیش را از دست داده ۴۸ سال دارد. چاق، سرش طاس، خیلی خوش مشرب و خوشگذران و بهیچوجه شباهتی به یک جنگجوی انقلابی ندارد. پاریس را با چندین هزار فرانک فرض و یک هنرپیشه تاجر به نام لارژن که با او بطور نامشروع زندگی میکرد میگذازد و به مصر میرود. اما این مرد خوشگذران عیاش بلداست چطور جنگ کند:

دوم ژوئیه ۱۷۹۸ نزد یک اسکندریه از کشتی پیاده و اولین شخصی است از قشون فرانسه که با داشتن چند زخم گلوله وارد اسکندریه میشود، روز بعد بناپارت او را بحکومت شهر نرت (نام فرانسوی شهری در کنار شرقی رود نیل موسوم به الرشید) منصوب مینماید. دوره دلوریش

۱ - منو Menou ژنرال فرانسوی متولد در بوسای، شجاع ولی نالایق، بعد از قتل کلین

در قاهره فرمانده سپاه شرق شد. ۱۸۱۰-۱۷۵۰

۲ - برادر لوی شانزدهم که بعد از اعاده رژیم سلطنتی بنام لوی هجدهم تسلطت رسید.

کوتاه بود. وازان پس از لحاظ اداری و سیاسی معروفیت پیدا میکند؛ و در شغل تازه اش استعداد عجیبی از حیث يك تشکیلات دهنده بروز میدهد؛ قاچاقچیها را به دام میاندازد، با اهالی شهر روابط حسنه پیدا می کند، با آنها معاشرت میکند و از کارش خیلی راضی است و حال آنکه عده ای از همقطارهایش فقط در این فکرند که به فرانسه مراجعت کنند. معلوم میشود خدمات او مورد توجه قرار گرفته زیرا بناپارت در ۲۴ اوت ۲۷۹۸ باو مینویسد: «نامه های شما را دریافت داشتم و با توجه و علاقه بسیار آنها را خواندم و نظریات و طرز زندگانی شما را تصویب و تقدیر میکنم.» حاکم ژرژت که علاقه به زندگی اشرافی در نهادش بوده و حسال بیدار شده است، در اسکندریه يك زندگی پاشائی برای خودش ترتیب میدهد. برای اینکه با شیوخ روابط حسنه برقرار کرد مثل آنها زندگی می کند و بخاطر اینکه با آنها ثابت کند که نسبت، به معتقدات آنها احترام میگذاورد حتی از رفتن بمساجد هم خود داری نمی کند. در این باره در نامه ۱۳ فوریه ۱۷۹۹ به بناپارت توضیح میدهد: «لازم میدانم باستحضار شما برسانم که بمناسبت شروع ماه رمضان در اثر تمایلی که برای ادای نماز در یکی از مساجد ابراز داشتم، شیوخ و فقهای شهر مجتمعاً مرا دعوت نمودند. من در دوروز مختلف، تنها در دو مسجد بزرگ حضور یافتم و خیلی خوب از من پذیرائی کردند. در آنجا عده زیادی ترك بود و من نماز شب را با آنها خواندم. آنها بسیار از این کار من خشنود شدند و مرا دعوت کردند که بمسجد دیگری هم بروم. من عقیده دارم میتوان این اشخاص را به دلخواه راه برد و اداره کرد مشروط باینکه آیین و رسوم آنها را محترم شمرده مورد حمایت قرار دهند.»

البته حسن رویه ای که درست سیاست رسمی بناپارت بود برای او خیلی خوش آیند بود. اما چنانکه رسم بیشتر نظامیها است، منو، در پیروی از سیاست رئیس جانب افراط را میکرد که بیشتر توجه بناپارت را جلب کند و بامید اینکه مراتب به اطلاع وی میرسد در ۱۹ فوریه به درستش دو گول مینویسد: «... روابط من با اهالی بسیار خوب است و از آنها خیلی رضایت دارم. مرا حتی به چند مسجد دعوت کردند و من چون مسلمان خوبی با آنها نماز خواندم و این اقدام من اثر فوق العاده خوبی کرده است.» منو باین اندازه اکتفا نمی کند و چون وقتی بناپارت اعلام داشته بود که حاضر است برای جلب اعراب حتی مسلمان شود، مضمم میگردد که دین اسلام را بپذیرد و عجب آنکه عمل را با حرف توأم میکنند باین ترتیب که در حضور مفتی شهر با ادای حملات ذیل مسخیت را انکار و مسلمان میشود:

«شهادت میدهم که جزا لله خدای دیگری نیست و محمد رسول او است.»
وی نام عبدالله را انتخاب کرد و دستور داد مهری برایش حك کردند که مضمون آن به عربی این بود: «خدای من، تو امید من هستی؛ تو بمن رحم خواهی کرد؛ تو گناهان مرا خواهی بخشید؛ تو مرا برای گناهانم تنبیه نخواهی کرد؛ تو عیوب مرا اصلاح خواهی کرد. عبدالله منو ژنرال جمهوری فرانسه در شرق.»

طبیعتاً این تغییر مذهب عجیب و غریب موجب شوخیهایی در قشون فرانسه میشود. همقطارهایش با استهزاء و تمسخر از او سؤال می کنند که آیا او ایمان و اعتقاد را بجائی رسانده که همانطور که قانون اسلام مقرر داشته عمل ختنه را انجام داده باشد. منو جواب میدهد با اطلاع سؤال کنندگان میرساند که سنش او را از انجام این مراسم معاف کرده اما همواره دو قرآن و سه، چهار کتاب دعا همراه دارد. تغییر مذهب در حقیقت مقدمه و مرحله اول کار بوده. منو

فکر میکنند برای اینکه کاملاً از آداب و آئین جدید پیروی کرده و مسلمان واقعی شده باشد باید بایک زن مصری ازدواج کند و در ۲۵ ماه رمضان سال هجری ۱۲۱۳ با زبیده دختر محمد علی بواب (تصور می‌رود نواب صحیح باشد - مترجم) زن مطلقه سلیم آقا نعمت‌الله با صدق دوهزار ریال و صد دینار طلا ازدواج میکنند .

منو موضوع را به اطلاع اطرافیانش میرساند و در ۱۱ مارس ۱۸۹۹ از ژرژت به همقطار خودش دو گول مینویسد : «ژنرال عزیزم . به اطلاع شما میرسانم که من ازدواج کردم ؛ چیزی که شما را سخت متعجب خواهد کرد این است که با یک زن مصری که سیده و اولاد بیغمبر است ازدواج کرده‌ام و عموم مقامات شرعی و عرفی مسلمان آنرا تصویب کرده‌اند . من تصور می‌کنم که این اقدام من از نظر مصالح عمومی بسیار نافع است .»

۱۶ مارس دو گول از فاهره مؤدبانه باو جواب میدهد :

«ژنرال من . برای ازدواجتان بشما تبریک می‌گویم؛ من نیز عقیده دارم که وصلت با یکی از اعیان پیامبر که به تصویب مراجع معتبر و مهم مسلمان رسیده از نظر مصالح عمومی بسیار مفید است و چقدر خوب بود که فرانسویهای مجرد بشما تاسی میکردند . در هر زمان و دوره‌ای ملل فاتح بدین وسیله مغلوبین را بسوی خودشان جلب میکردند ...»

استهزائی که بطور نامعلوم و مبهم مستفاد میگردد، در جواب ژنرال مارمن آشکارتر است : «ژنرال عزیزم . من بهترین ادعیه و تبریکات را برای ازدواج شما تقدیم میدارم و متأسفم که در ژرژت نبودم و الا در جشن ازدواج شما شرکت میکردم . چنانکه نوشته‌اید همه در این وصلت تعجب خواهند کرد اما من این اقدام را یک نوع فداکاری به نفع قشون فرانسه تلقی می‌کنم که خیلی هاتمجید خواهند کرد ولی کمتر کسی تقلید خواهد نمود ...» مارمن باین جواب فطاعت نمی‌کند، زیرا چند روز بعد ایتدایساکن ، نامه‌ئی که این بار مضمونش بطور وضوح نیش‌دار است مینویسد :

«ژنرال عزیزم ، آیا من ، محرم نیستم بدانم به شما در وضع تازه چه میگذاارد با بی‌صبری ما بلم بدانم آیا مادام منو زیبا است . و آیا بطوریکه بین مسلمانان معمول است در نظر دارید رقبتائی برای او تهیه کنید؟ آیا بمن کافر اجازه خواهید داد که احترامات را باو تقدیم دارم ؟ اگر مقتضی میدانید خواهش مندم ارادت غایبانه مرا ابلاغ و او را از علاقه‌ای که برای آشنا شدن با او دارم آگاه سازید ...»

عقیده باطنی دوک دورا گوز آینده از آنچه چندین سال بعد در کتاب خاطراتش نوشته آشکار میگردد : «در این زمان بود که او (منو) فکر عجیب و غریب ازدواج با یک زن مسلمان را پیدا کرد ؛ او خیال کرد که ازدواج جنبه سیاسی دارد و تصور مینمود که در روحیه اهالی خیلی اثر کرده آنها را بما نزدیک خواهد نمود ؛ برخلاف این ازدواج مسخره و نامناسب او را مورد تنفرو و تخطئه همه قرار داد . منو برای همسریش دختر یک حمامی فقیر اهل ژرژت را انتخاب کرد که

۱ - مارمن دوک دورا گوز Marmont duc de Raguse ، مارشال فرانسه در دوره امپراطوری در میدانهای نبرد استرلیتز ، پرتغال ، لیپنریک جنگ کرد و در مارن عملیاتش درخشان بود اما بعد از شکست واترلو و تصرف پاریس بوسیله متحدهین (انگلستان ، پروس روسیه و اتریش) با قشون تحت فرمانش به اسون عقب‌نشینی کرد و سپس محرمانه با متحدهین داخله مذاکره شد و قرارداد بست و در نتیجه ناپلئون ناچار شد استعفا بدهد .

نه جوان بود و نه زیبا و تنها امتیازش از اعقاب محمد بودن بود. مراسم عجیب و غریبی که از طرف خانواده جدیدش باو تحمیل شد و تحمل کرد همه علنی بود و او را مسخره و ملامت تمام قشون کرد. او نام عبدالله (بنده خدا) را انتخاب کرد و خوشبختانه از ختنه شدن معاف شد که آنهم جزو اصول دین اسلام و واجب نیست بلکه مستحب است و بعلاوه سنش موجب معافیت او شد...

اما در این زمان منو از نامه مارمن استنباط استهزاء و تخطئه نمی کند یا میکند و خودش را به نفهمی میزند زیرا در ۲۳ مارس ۱۷۹۹ جواب میدهد: «ژنرال عزیزم. زن من که شما آنچنان مشفقانه از او یاد کرده اید، رشید، قوی و بطور کلی بسیار خوب است؛ چشمان بسیار فشنگی دارد، برنگ زاد و بوم خودش، کیسوانش دراز و چون شبه مشکلی است؛ بسیار خوش قلب و نیک فطرت است و برخلاف تصور نسبت به بسیاری از عادات و رسوم فرانسوی بهیچوجه تنفر نشان نمیدهد. مطلقاً خرافی نیست و اگرچه نمازش ابداً ترك نمی شود ولی اعتقاد دارد که نماز و دعای مذاهب دیگر هم خوب است.»

و بعد شرح و بسطی که گوئی از مولر اقتباس کرده میدهد و می نویسد:

«من هنوز او را وادار نکرده ام که بدون حجاب با مردها معاشرت کند؛ ولی این کار کم کم خواهد شد. من احساسات شمارانست باو ابلاغ کردم بمری جواب داد: «سلام کثیرا و معروف فی ساری عسکر من اسکندریه» مفهوم پاسخ او بفرانسه این است «سلام و احترام فراوان به ژنرال اسکندریه». من از اجازه محمد مبنی بر گرفتن چهار زن عقدی، غیر از صیغه ها، استفاده نخواهم کرد؛ زیرا اشتهای زنهای عرب خیلی حاد و شدید است و همین یکی مرا کفایت میکند. ژنرال عزیزم. اینها بود جزئیاتی که بعلمت اعتماد به دوستی شما و فقط بشما ابراز میکنم.»

اصول این نامه مارمون که قصد باطنیش تخطئه و استهزا بوده «صمیمانه» به منو تبریک می گوید از اینکه دست تقدیر او را اغفال نکرده است و مینویسد: «حقیقتاً ازدواج با زنی که شخص ندیده است يك نوع قماری است.»

از اینقرار، منو، زن ندیده یی را بزوجیت گرفته پس معلوم نیست برای چه تن باین ازدواج داده؟ چون او را قبلاً ندیده و نمی شناخته بطور مسلم انگیزه عشق و احساسات منتفی است زیرا همه متفق القولند که زبیده فقیر فوق العاده زشت بوده. پس ازدواج مصلحتی بود. اما چه مصلحتی؟ بنظر میرسد که منظور منو در این کار بیشتر جلب توجه ژنرال فرمانده کل و اهالی بوده. آنوقت قشون کشی بمصر تازه شروع شده و بنظر می آمد که آینده بسیار درخشانی در انتظار سپاه شرق است و بناپارت اسکندرنانی احتیاج به معاونینی خواهد داشت که باید قدرت تام داشته باشند.

بنابراین مصلحت حکومت بوده که منو را وادار باین کار کرده است. چنانچه خودش هم این فرضیه را در نامه یی که به ژنرال دوگول مینویسد تأیید می کند: «شما مسلم بدانید که محرک اصلی و اولی من در این اقدام علاقه به مصالح عمومی بوده است.» لیکن اثرات این اقدام جوا بگوی امیدها و انتظارات او نیست: ژنرالهای سپاه مصر متقاعد نشده و وقتی که پس از بازگشت بناپارت بفرانسه و قتل کلبر، منو فرمانده سپاه شرق شد در اثر ازدواج بی قاعده اش حیثیت و اعتباراتش نزد ژنرالهای زیرفرمائش متزلزل شده بود. از نظر تأثیر در روحیه اهالی هم وضع بهتر نبود. بیشتر عمامه سبزها که خیال میکرد آنها را جلب کرده، اقدام او را ناشی از خلوص نیت تلقی